

واکاوی انتقادی رابطه «تشریح و احکام حکومتی» در نظریه «منطقه الفراغ»

ذبح الله نعيمیان *

تأیید: ۹۰/۴/۵

دریافت: ۹۰/۳/۹

چکیده

شهید سید محمد باقر صدر، نظریه مشهور «منطقه الفراغ» را ناظر به احکام حکومتی - به عنوان تبلور اختیارات ولی امر - تعریف کرده است. در تقریر ایشان از این نظریه، اختیارات خاص ولی امر و دولت اسلامی نسبت به احکام غیر الزامی مد نظر قرار گرفته است. در اینجا این مسأله مورد بحث است که آیا احکام الهی در عالم تشریح و ثبوت، ناقص تشریح شده‌اند و آیا ایشان در این نظریه چنین اندیشه‌ای را اراده کرده است؟ به تعبیر دیگر، آیا می‌توان این نظریه را تقریری از نظریه تصویب دانست؟ در این نوشتار، به این مسأله پاسخ منفی داده شده است و مقصود شهید صدر، تبیین اختیارات خاص ولی امر در حوزه امور غیر الزامی در شرع است که مفهوم منطقه الفراغ معطوف به آن است. از این رو، این نظریه نمی‌تواند به منزله عبور از اندیشه اسلامی فراگیر احکام الهی نسبت به همه امور، تلقی شود. اما این نقد اصولی نیز بر این نظریه مطرح شده است که اختیارات حاکم اسلامی در صدور احکام حکومتی را نمی‌توان محدود به احکام غیر الزامی شرع دانست، بلکه حاکم اسلامی می‌تواند در چارچوب و ضابطه خاصی به صدور احکام حکومتی فراتر از این قلمرو نیز بپردازد.

واژگان کلیدی

منطقه الفراغ، حکم حکومتی، احکام ثابت، احکام متغیر، مالانص فیہ

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه اندیشه سیاسی اسلام.

مقدمه

شهید آیه الله العظمی سید محمد باقر صدر، (۱۴۰۰-۱۳۵۰ق) نخست در کتاب مشهور «اقتصادنا» و سپس در بخش های مختلفی از «الاسلام يقود الحياة» به ویژه در «لمحة فقهية تمهيدية عن مشروع دستور الجمهورية الاسلامية في ايران»، به این بحث وارد شده و به ارائه نظریه مشهوری با عنوان «نظریه منطقه الفراغ» پرداخته است. این تعبیر، فراتر از این نظریه نیز مورد توجه بسیاری قرار گرفته و کاربرد توسعه یافته ای پیدا کرده است. در اینجا این مسأله مورد بحث است که آیا احکام الهی در عالم تشریح و ثبوت، ناقص تشریح شده اند و آیا ایشان در این نظریه، چنین اندیشه ای را اراده کرده است؟ به تعبیر دیگر، آیا می توان این نظریه را تقریری از نظریه تصویب دانست؟ و نسبت نظریه منطقه الفراغ با احکام حکومتی چیست؟ در مقاله پیشین^۱ به گزارش نظریه مزبور پرداخته ایم. در این نوشتار انتقادی، به چند مسأله مهم خواهیم پرداخت. اول به برخی از ابعاد تشریح در اسلام، سپس به بررسی نسبت نظریه مزبور با نظریه تصویب و سرانجام به مقوله حکم حکومتی و نظریه حاضر می پردازیم.

در راستای بررسی این امور، باید گفت اتخاذ موضع مناسب و جامع درباره نظریه منطقه الفراغ، هنگامی می شود که تکلیف چند مسأله روشن شود:

۱. آیا نظریه منطقه الفراغ، ناظر به عالم ثبوت و تشریح الهی است یا صرفاً ناظر به عالم اثبات و وصول تکالیف می باشد؟ و اصطلاح مذکور در چه حیطة و مقامی به کار می رود؟

۲. نسبت نظریه منطقه الفراغ، با دو نظریه تصویب و تخطئه چیست و اقتضای تقریرهای مختلف، مربوط به نظریه تصویب چیست و آیا شهید صدر نگاه مثبتی به نظریه تصویب دارد؟

۳. اگر شهید صدر نظریه تصویب را در تقریر نظریه منطقه الفراغ نپذیرد، اختیارات حاکم اسلامی را چگونه تبیین می کند؟

۴. مقوله احکام ثابت و متغیر در تبیین اختیارات حاکم اسلامی چیست؟

۵. مناسبت تسمیه اختیارات حاکم اسلامی، به عنوان منطقه الفراغ چیست؟ آیا این

تعبیر، برای اشاره به اختیارات حاکم اسلامی، مناسب است؟
۶. نسبت اختیارات حاکم اسلامی با مقوله تشریح چیست؟ آیا برخی از اختیارات حاکم - به طور نمونه، اختیارات او در حوزه غیر الزامیات - را می‌توان از سنخ تشریح دانست؟ یا آنکه او تنها به تطبیق احکام شرعی می‌پردازد؟
۷. چه تشریح - به تعبیر دیگر، پرکردن منطقه فراغ از تشریح - را از اختیارات حاکم بدانیم و چه آن را از اختیارات او ندانیم، آیا اختیارات حاکم اسلامی محدود به حوزه غیر الزامیات است؟
۸. اگر اختیارات حاکم در حوزه الزامیات یا غیر الزامیات، تشریح نیست، چه عنوانی را می‌توان برای این اختیارات برگزید و ماهیت این اختیارات چیست؟
مرور تفصیلی بر دیدگاه شهید صدر، در زمینه نظریه منطقه الفراغ، بسیاری از ابعاد این نظریه را روشن کرد. اما پاسخ به پرسش‌های فوق، نیازمند تأملات ژرف‌تری است. به تعبیر دیگر، در واقع پرسش‌های فوق به منزله خلاصه‌ای از ابهامها و ضعف‌های مربوط به این نظریه است. در ادامه به تفصیل، به این مشکلات خواهیم پرداخت.

الف) منطقه فراغ؛ فراغ در عالم ثبوت یا فراغ در عالم اثبات؟

برای بررسی مقصود از منطقه الفراغ، باید بین دو فرض و دو مقام، تفکیک قائل شد:
۱. فرض فقدان تشریح الهی در عالم ثبوت؛
۲. فرض فقدان نص در مقام اثبات و عدم وصول احکام تشریح شده به مکلفان.
تفکیک بین عالم ثبوت و اثبات، مقتضی آن است که حکم این دو مسأله تفاوت چشمگیری پیدا کند؛ چنانکه دیدگاه‌های مختلفی در این زمینه وجود دارد. از این رو، نیازمند تفکیک و مرزبندی روشنی میان دو مقام ثبوت و اثبات در بررسی نظریه منطقه الفراغ هستیم.
در راستای تبیین اقتضائات این تفکیک، توجه به نکات زیر مفید است:
۱. بنا بر دیدگاه مرحوم آخوند خراسانی، مراتب مختلفی برای جعل حکم وجود دارد. مرحله اقتضا (و وجود مناط حکم)، مرتبه انشاء، مرحله فعلیت و مرحله تنجز (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۵۸). در مقابل، کسانی مانند آیه الله بروجردی (۱۳۸۰-۱۲۹۲ق)^۲، حضرت امام خمینی رحمته الله علیه و حاج آقا مصطفی خمینی در این امر مناقشه کرده‌اند. اما در هر

حال، بخشی از این امور که می‌توان به جای مراتب حکم، آنها را مراحل مربوط به حکم خواند، مربوط به مقام ثبوت حکم و پیش از مقام اثبات است. از این رو، فرض فقدان تشریح، به مراحل پیش از مقام اثبات حکم، باز می‌گردد و پذیرش آن، به روشنی با نصوصی مغایرت می‌یابد که حاکی از تشریح الهی برای همه امور است، مگر آنکه نصوص مذکور، به گونه‌ای تأویل و تفسیر دیگری بیابند که تغایر و تعارض مذکور رفع شود.

در هر حال، بخشی از توضیح مناسب در این زمینه، از طریق توجه به اقتضای دو مبنای مشهور تخطئه و تصویب در اندیشه شیعی و سنی باز می‌گردد.

۲. برخی مفهوم منطقه الفراغ را همسان با حوزه فقدان نص به کار می‌گیرند. مفهوم فقدان نص در تعبیر اهل تسنن کاربرد زیادی دارد؛ چنانکه برخی از آنان؛ مانند «ابن حزم اندلسی» نیز آن را انکار کرده و قبول آن را در تنافی با کامل بودن شریعت دانسته‌اند (الاندلسی، ۱۴۰۱ق، ص ۶۲-۶۱). چه بسا در برخی از موارد، مقصود از تعبیر فقدان نص، همان عدم تشریح، توسط شارع باشد؛ چنانکه حتی در توجیه نظریه اجتهاد پیامبر اسلام ﷺ نیز به مسأله فقدان نص تمسک شده است (شومان، ۱۴۲۰ق، ص ۸۵-۸۳).

فرض فقدان نص، اعم از سه مقوله است:

الف) فقدان تشریح الهی؛

ب) عدم ابراز احکام، توسط شارع به خاطر وجود مانع^۳؛

ج) عدم وصول تشریحات الهی، پس از ابلاغ شارع.

بر این اساس، فقدان نص، لزوماً بدین معنا نیست که تشریحی در عالم ثبوت، صورت نگرفته است، بلکه با توجه به نصوص حاکی از تشریح جامع برای همه امور، به این نتیجه می‌رسیم که ناگزیر، احکام تشریح شده یا به خاطر وجود مانع، ابراز نشده‌اند یا آنکه گرچه احکام مزبور ابراز شده‌اند، ولی به خاطر عللی به دست ما نرسیده‌اند.

در صورت اخیر، به ناچار باید به دنبال پاسخ به این پرسش باشیم که در صورت فقدان نص به معنای عدم ابراز احکام یا عدم وصول آنها وظیفه عملی مکلفان چیست؟ پاسخ اصول فقه شیعی در مواردی که نص خاص یا عامی در مورد آنها نرسیده این است که به اصول فقهی یا اصول عملیه مراجعه می‌کنیم.^۴ اما اهل تسنن، چنین

شیوه‌ای ندارند و روش متفاوتی را به کار می‌گیرند.

در زمینه نسبت «فقدان نص در مقام اثبات» و «فقدان تشریح در مقام ثبوت»، گرایش‌های متفاوتی در میان اهل تسنن وجود دارد که نتیجه آن در بحث تصویب و تخطئه ظاهر می‌شود. به‌طور نمونه:

۱. «ابن رشیق»، به صراحت فقدان نص و عدم امکان قیاس را که به مقام اثبات مربوطند، مقتضی خلّو واقعه از حکم می‌داند که به مقام ثبوت و جعل حکم مربوط است (المالکی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۲۵۵-۲۵۴).

۲. «ابی یعلی فراء»، قیاس را محدود به اموری می‌داند که در آنها نصی وارد نشده است و رأی «ابوهاشم معتزلی»، مبنی بر لزوم ورود فی‌الجمله نص در آن را نمی‌پذیرد (الفراء الحنبلی، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۱۳۶۸-۱۳۶۷).

۳. «اسنوی» دو نظریه «تصویب» و «تخطئه» را مبتنی بر پذیرش این مسأله می‌داند که آیا هر امری حکم معینی دارد یا نه؟ به گزارش «اسنوی»، در موارد فقدان نص، دو نظر وجود دارد:

الف) بدین صورت که اشعری، قاضی ابویعلی و جمهور متکلمان، قائلند که قبل از اجتهاد، خداوند حکم معینی ندارد و حکم او تابع ظن مجتهد است و از این رو، همه مجتهدان را مصیب می‌دانند. آنان خود بر دو گروهند:

۱. برخی از آنان این نکته را شرط می‌کنند که باید در یک واقعه، چیزی باشد که اگر خداوند حکمی درباره آن صادر کرد، جز به همان حکم نکند. این نگاه، همان قول به شبهه است.

۲. در مقابل، برخی دیگر این شرط را قبول ندارند.

ب) نظریه دوم آن است که خداوند برای هر واقعه‌ای حکم معینی دارد. صاحبان این قول، بر سه گروهند:

۱. برخی فقها و متکلمان بر آنند که حکم، بدون هیچ دلالت و اماره‌ای، بلکه به صورت اتفاقی حاصل می‌شود؛ مصیب، دو اجر و خطاکار یک اجر به دست می‌آورد.

۲. برخی بر آنند که اماره، یعنی دلیل ظنی بر آن وجود دارد. آنان بر دو گروهند: جمهور فقها اصاباً مجتهد به واقع را به خاطر غموض و خفای حکم، لازم

نمی‌دانند. این نظر، به شافعی و ابوحنیفه نیز نسبت داده شده است. در مقابل، برخی نیز بر آنند که مجتهد ابتدائاً مأمور به طلب حکم هست. اما اگر اشتباه کرد و غلبه ظن او به چیز دیگری تعلق گرفت، تکلیف او تغییر می‌یابد و باید طبق ظن خود عمل کند.

۳. برخی بر آنند که دلیل قطعی بر حکم وجود دارد و بر آن اتفاق نظر دارند که مجتهد، مأمور به طلب آن است. اما در این مسأله، اختلاف کرده‌اند که حکم مخطئی چیست؟ جمهور آنان گناهی بر گردن فرد نمی‌بینند. در مقابل، «بشر مریسی» این خطاکار را گناهکار می‌داند و «اصم» نیز فتوا به نقض حکم قاضی می‌دهد.

«رازی» قائل است که خداوند متعال در هر واقعه‌ای حکم معینی دارد که دلیل ظنی بر آن وجود و مخطئی نیز معذور است و حکم قاضی نیز نقض نمی‌شود. «اسنوی» از بیضاوی در «المنهاج» نیز نقل می‌کند که شافعی بر همین دیدگاه تصریح کرده است.

«ابی‌یعلی‌فراء حنبلی» که نظریه تخطئه را می‌پسندد، به بررسی اقوال مختلف در این زمینه پرداخته است (همان، ج ۵، ص ۱۵۷۳-۱۵۴۱). بنا به نقل او، معتزله بر آن شده‌اند که هر مجتهدی مصیب است، اما بحث آنان بدین جا ختم نمی‌شود؛ چه آنکه در این مسأله نیز اختلاف کرده‌اند که آیا حکم به عنوان شبه مطلوب وجود دارد یا نه؟ برخی از آنان، قائل به وجود شبه مطلوب شده‌اند، اما مجتهد را مکلف به اصابه به آن نمی‌دانند؛ چنانکه حنفیان را از این زمره می‌خوانند. در مقابل، برخی از آنان را منکر شبه و اساساً منکر وجود حکم در هر حادثه‌ای نزد خداوند دانسته است. وی نقل می‌کند که این نظریه از ابی‌هاشم حکایت شده است.

او با اشاره به اختلاف اشاعره درباره پذیرش و انکار نظریه تصویب، گزارش می‌کند که ابوبکر باقلانی، ابوالحسن اشعری را دارای دو نظر متفاوت دانسته است؛ چنانکه ابوبکر باقلانی، نظریه تصویب و حتی وجود شبه مطلوب را انکار می‌کند (همان، ص ۱۵۵۰-۱۵۴۹).

ب) نسبت «دایره تشریح الهی» با دو مبنای «تخطئه و تصویب»

در پیشینه دانش‌های اسلامی، دو دیدگاه مشهور تصویب و تخطئه، در دو زمینه اعتقادات و مسائل فقهی صف‌آرایی کرده‌اند. گذشته از آنکه، برخی از معتزله مانند

«جاحظ» و «عبدالله بن حسن عنبری» (۱۶۸-۱۰۵ق) در مسائل اعتقادی، به تصویب، حکم کرده‌اند. این اختلاف نیز در میان اصولیان اهل تسنن، به وجود آمده است که آیا همه مجتهدان به احکام واقعی دست می‌یابند و مصیبت یا تنهایی یکی از آنان بدان دست می‌یازد و مصیبت است؟ به تعبیر دیگر، باید دید که آیا در شناخت احکام، شناخت صحیح و حق یکی است یا متعدد می‌باشد؟

نکته مهم در بحث ما این است که اختلاف مذکور، چهره دیگری نیز دارد و آن اینکه آیا اساساً شارع در قلمرو رفتار انسانی حکمی دارد یا نه؟ و اگر احکامی برای افعال انسانها دارد، آیا درباره همه امور، به صدور حکم اقدام کرده است؟

طرح دو نظریه تخطئه و تصویب، می‌تواند مقتضی پرسش از فراگیری تشریح الهی یا رهاکردن بخشی از تشریح باشد که چه بسا بتوان از آن به «منطقه فراغ تشریحی» نیز یاد کرد. بنابراین، بدون توجه به دو نظریه تصویب و تخطئه، نمی‌توان نظریه منطقه الفراغ را مورد بررسی قرار داد. به تعبیر دیگر، ظهور ابتدایی تعبیر منطقه فراغ تشریحی - فارغ از توضیحات صاحب نظریه و دیگر مدافعان آن - به نظریه تصویب نزدیک است. از این رو، برای بررسی مسأله منطقه الفراغ، ناگزیر می‌بایست میان دو مبنای تخطئه و تصویب در احکام، تفکیک کرد.

آنچه در بحث حاضر اهمیت دارد، یکی تفکیک این دیدگاه‌ها از یکدیگر است و دیگری، شناخت خاستگاه نظری این آراء می‌باشد.

این دو مسأله تا حدودی نیز لازم و ملزوم یکدیگرند؛ یعنی شناخت خاستگاه نظری این دیدگاه می‌تواند به تفکیک آنها نیز یاری رساند؛ چنانکه تفکیک اقتضائات فقهی و اصولی آنها نیز از اهمیت فراوانی برخوردار است.

برخی گزارشها و دسته‌بندی‌ها؛ مانند گزارش زیر از «ساره شافی الهاجری»، به مقوله دیگری اشاره کرده‌اند که می‌تواند - دست کم به عنوان یک تحلیل محتمل - خاستگاه بحث از دو نظریه تصویب و تخطئه را روشن کند. بنا بر این گزارش تحلیلی، اختلاف درباره حقانیت نظریه تصویب یا تخطئه، از این مسأله حاصل شده است که آیا خداوند متعال احکام معینی دارد یا نه؟

کسانی که قائل شده‌اند که خداوند احکام معین دارد، تنها یک نفر را مصیبت

می‌دانند، اما آنان که حکم معینی را قائل نیستند، همگان را مصیب می‌دانند. بر این اساس، آنان بر دو دسته‌اند:

۱. «مالک»، «احمد بن حنبل» و «شافعی» - بر اساس گزارش مشهور، درباره دیدگاه او و بر اساس این دیدگاه که او یک نظر دارد - و «ابوحنیفه» - بنا بر یک قول مروی از او - و جمهور فقها و اصولیان، تنها یک نفر را مصیب دانسته و او را دارای دو اجر می‌دانند، اما دیگران را که اجتهادشان به خطا رفته است، تنها بهره‌مند از یک اجر می‌دانند. البته «ابی بکر اصم»، «ابن علی» و «بشر المریسی»، کسانی را که اجتهادشان به واقعیت اصابت نکرده است، گناهکار می‌دانند.

۲. در مقابل، کسانی که خداوند متعال را دارای احکام معین نمی‌دانند، همگان را بر صواب و مصیب می‌دانند. ابوحنیفه - بنا بر رأی دیگرش - این دیدگاه را اختیار کرده است و جمهور حنفی‌ها، برخی از شافعی‌ها؛ مانند «ابن سریج»، «اشعری»، «باقلائی»، «برخی از مالکی‌ها» و «برخی از معتزله» از او در این رأی پیروی کرده‌اند.^۵

ج) موضع سلبی شهید صدر، نسبت به نظریه تصویب (و خلو از تشریح در عالم ثبوت)

در نصوص دینی، این مسأله، مطرح شده است که تشریح الهی، همه امور را در بر گرفته است. بر این اساس، مسأله مهم در زمینه منطقه الفراغ این است که آیا این نظریه، با این نصوص دینی مغایرت نخواهد داشت؟ از این رو، در تحلیل دیدگاه شهید صدر، درباره ماهیت و مفهوم منطقه الفراغ، این مسأله مطرح است که آیا واقعاً او منطقه‌ای خالی از تشریح را به شارع نسبت می‌دهد؟ و آیا در دام نظریه تصویب افتاده است؟

چه بسا بتوان گفت شهید صدر در به‌کارگیری واژه ترکیبی منطقه الفراغ، این تعبیر را به گونه‌ای به کار گرفته است که - دست کم در ظهور اولیه - در تعارض با اندیشه رایج، مبنی بر عدم واگذاری حق تشریح به فقیه قرار گرفته است. بی‌جهت نیست که برخی فقها مانند آیه‌الله مؤمن به انکار آن پرداخته‌اند.^۶

ظهور ابتدایی این مفهوم، چنین است که شهید صدر، جعل حکم برای همه امور را از طرف شارع مقدس انکار کرده است و جعل آن را از اختیارات حاکم می‌داند. در این صورت، یا باید سند یا دلالت نصوص جعل حکم، برای همه امور را انکار کند یا آنکه

دایره آن را محدود به غیر از اموری بدانند که مفهوم منطقه الفراغ را برای اشاره به آنها به کار می‌گیرد و بدین صورت، آنها را به تأویل برد.

در مقابل، می‌توان برخی از تعبیر او را مخالف چنین برداشتی دانست:

۱. شهید صدر در کتاب «المعالم الجديدة للاصول»، در نقد نظریه تصویب و در نقد عقل‌گرایی افراطی، متذکر روایاتی می‌شود که بر اساس آنها، خداوند متعال برای همه نیازمندی‌های بشر به تشریح پرداخته است؛ چنانکه در توضیح آنها به این مسأله تصریح می‌کند که:

اینک [در اینجا] نمی‌خواهیم نظریه تصویب را بررسی کرده و مورد نقد قرار دهیم، بلکه به دنبال کشف خطر گرایش عقلی افراطی و به دنبال اهمیت معرکه‌ای هستیم که مکتب اهل بیت علیهم‌السلام ضد آن گرایش، به این معرکه وارد شدند؛ چه آنکه تنها معرکه‌ای در مخالفت با یک گرایش اصولی نبود، بلکه این معرکه در حقیقت معرکه‌ای برای دفاع از شریعت و برای تأکید بر کمال، فراگیری و شمول شریعت نسبت به مجالات مختلف زندگی بود. از این رو، در عصر آن معرکه، احادیث مستفیض از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام هست که بر اشتغال شریعت بر همه اموری که انسان به آنها نیاز دارد - از قبیل احکام و تنظیم در زمینه‌های مختلف زندگی - تأکید می‌کند و نیز بر وجود بیان شرعی کافی برای همه آن احکام تأکید می‌کند که در کتاب، سنت نبوی و گفته‌های اهل بیت علیهم‌السلام عینیت یافته است (الصدر، ۱۴۱۰ق، ص ۴۶).

۲. شهید صدر در «دروس فی علم الاصول»، بر عدم خلوص واقع از حکم، تأکید می‌کند و نصوص فراوانی را دلیل بر آن می‌داند (الصدر، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۱۴).

شهید صدر در مجموعه «المدرسة الاسلامیه» نیز ذیل عنوان «شمول الشریعة و استیعابها» بر فراگیری احکام اسلام تصریح کرده است. ایشان در این بحث به دو مستند برای این امر اشاره می‌کند: یکی تتبع و استقرار احکام در همه مجالات زندگی. دیگری وجود تأکید صریح بر فراگیری احکام در مصادر عام شریعت و فراگیری آنها نسبت به همه مشکلات در عرصه‌های مختلف زندگی. ایشان به چند نمونه از روایات مربوط به این مسأله، استشهاد می‌کند (الصدر، ۱۴۲۹ق، ص ۱۴۷-۱۴۴).

۳. شهید صدر در تحلیل اینکه قائل شدن به منطقه الفراغ، مستلزم انتساب نقص یا

اهمالی به شریعت نیست، از برخورداری «صفت تشریحی اصلی» توسط همه حوادث، سخن گفته و شأن ولی امر را دادن «صفت تشریحی ثانوی» می‌داند (همان، ص ۶۸۹). این تعبیر می‌تواند معنای متبادر از مفهوم منطقه فراغ از تشریح را دگرگون کند؛ چه آنکه در صورت برخورداری حوادث از «صفت تشریحی اصلی»، تشریح وجود دارد و نباید از مفهوم منطقه فراغ تشریحی بهره گرفت. حاکم و دولت اسلامی می‌تواند با تشخیص عناوین ثانوی یا با تشخیص تغییر موضوعات، احکام دیگری را متوجه آن موضوعات کند، اما این مسأله به معنای وجود منطقه فراغ تشریحی نیست. به کارگیری تعبیر «صفت تشریحی ثانوی» توسط شهید صدر نیز گویای این امر است که خود او نیز ناخودآگاهانه وجود منطقه فراغ تشریحی را جز با تسامح انکار می‌کند؛ چه آنکه، اگر واقعاً منطقه فراغ تشریحی وجود دارد، نمی‌توان از «صفت تشریحی ثانوی» سخن گفت، بلکه وجود منطقه فراغ تشریحی، مقتضی آن است که حکم متناسب با شرایط نوین، حکم جدیدی باشد که پیش از آن نبوده است. البته ایشان می‌تواند مدعی شود که مجموعه‌ای از احکام وجود دارد که متوجه موضوعات خاصی هستند و تنها شرایط تغییرپذیر جامعه، موجب آن می‌شود که مصادیق، از شمول یک موضوع و حکم آن خارج شده و مشمول موضوع و حکم دیگری شوند. اما چنین سخنی نیز نمی‌تواند به معنای اثبات منطقه‌الفراغ در تشریح و به معنای امکان به کارگیری چنین مفهومی برای اختیارات ولی امر باشد.

شهید صدر به این نکته اشاره می‌کند که دخالت دولت، تنها در «تطبیق احکام ثابت» نیست، بلکه «پرکردن منطقه فراغ از تشریح» را نیز از موارد دخالت آن محسوب می‌دارد (همان، ص ۶۸۵). ممکن است این تقابل آفرینی را نشان از آن بدانیم که او منطقه فراغ از تشریح را تنها به معنای منطقه فراغ از احکام ثابت می‌داند. با این توضیح، چه بسا بتوان از نسبت دادن نظریه فقدان مطلق تشریح در این قلمرو به شهید صدر، پرهیز کرد.

از سوی دیگر، شهید صدر منطقه فراغ از تشریح را در حوزه غیر الزامیات و به تعبیر دیگر، در محدوده مباحات، به معنای اعم (شامل مستحبات، مکروهات و مباحات)، تعریف می‌کند. در حالی که می‌دانیم سه دسته از احکام مذکور نیز از زمره احکام الهی

هستند. این امر، بدان معناست که واقعاً منطقه فراغ از تشریح الهی وجود ندارد، بلکه همان‌گونه که ایشان می‌گویند، حاکم می‌تواند به صورت ثانوی، احکامی ایجابی یا تحریمی صادر کند و حکم اباحه را به وجوب یا حرمت تغییر دهد (همان، ص ۶۸۹). اما این امر از اختیارات حاکم است و نمی‌توان آن را به معنای پذیرش منطقه فراغ از تشریح الهی دانست و تغییرپذیری شرایط جامعه و تغییرپذیری مصادیق خارجی را دلیل یا مؤید آن دانست.

در مجموع، با ملاحظه اینکه شهید سیدمحمدباقر صدر، منطقه فراغ از تشریح را همان محدوده احکام اولیه غیر الزامی می‌داند، نمی‌توان مفهوم مورد استفاده او را به معنای حقیقی، برابر با نظریه عدم تشریح شارع دانست؛ بلکه مفهوم مذکور، تنها تعبیری است که با توجه به مبانی مورد قبول خود او، خالی از تسامح نیست؛ هر چند از جانب بسیاری از کسان - در کتب و مقالاتشان - استعمال نابجایی یافته است و متأسفانه به صورت صریح یا ضمنی، استعمال و معنای مورد نظر خود را به ایشان نسبت می‌دهند. حال آنکه معانی و کاربردهای دیگر - متفاوت از معنا و کاربرد مورد تصریح ایشان - نمی‌تواند با مبانی او سازگار باشد.

برخی از تعبیر شهید صدر، نکته دیگری را نیز به عنوان وجه تسمیه منطقه فراغ به ذهن می‌آورد که مقتضی انکار رهاکردن تشریح توسط شارع متعال و سپردن زمام آن به ولی امر است. ایشان ضمن طرح سؤال از اینکه چرا مذهب اقتصادی اسلام، منطقه فراغی را پذیرفته است، مفهوم مذکور را به عنوان منطقه فراغی معرفی می‌کند که از احکام ثابت پر نشده است (همان، ص ۳۸۲).

گرچه ظهور ابتدایی مفهوم منطقه فراغ تشریحی، این است که اساساً تشریحی از جانب شارع متعال در این محدوده، صورت نگرفته است، اما اشاره مذکور نشان می‌دهد که چه بسا نکته‌ای که در ذهن شریف شهید صدر به عنوان وجه تسمیه این مفهوم بوده، خالی بودن دایره‌ای از تشریح نیست، بلکه مقصود، خالی بودن آن از تشریح ثابت - و قاعدتاً خالی بودن از احکام الزامی - است. اما در مقام نقد این وجه تسمیه احتمالی باید گفت که در مجموع، ظهور تعبیر منطقه فراغ تشریحی در عدم تشریح توسط شارع است و عدم تشریح احکام ثابت، از آن فهمیده نمی‌شود و نوعی تقیید است. بنابراین،

اگر چنین وجه تسمیه‌ای نیز مد نظر ایشان بوده است، این نوع از به‌کارگیری، چندان بجا نیست.

(د) بررسی انتقادی «نسبت منطقه‌الفراغ با احکام ثابت و متغیر»

مسأله مهم دیگر دیدگاه شهید صدر، به نسبت مقوله منطقه‌الفراغ با مقوله تقسیم احکام شرعی به ثابت و متغیر مربوط می‌شود. ایشان، بر آن است که مفهوم مذکور، به حوزه احکام متغیر ارتباط دارد؛ چه آنکه احکام ثابت، از جانب خداوند مشخص شده است و پیامبر ﷺ به وصف نبوت خود، به ابلاغ آن احکام مبادرت می‌کند. اما حوزه امور متغیر، نمی‌تواند به عنوان منطقه فراغ تشریحی، از طریق احکام ثابت پر شود. از این رو، حوزه خالی مزبور، نیازمند آن است تا با صدور احکام خاصی - که متناسب با شرایط متغیرند - از جانب پیامبر ﷺ و جانشینان او پر شود؛ چنانکه ایشان تأکید می‌کند که نحوه پرکردن خلأ مذکور، تنها در راستای اهداف فراگیر اسلام خواهد بود (الصدر، ۱۴۱۷ق، ص ۳۸۰).

در این رابطه، می‌توان نکات انتقادی زیر را مطرح کرد:

۱. احکام شرعی معمولاً در قالب قضایای حقیقیه جعل می‌شوند و به نظر می‌رسد می‌توان با توجه به آن، اصل دسته‌بندی احکام الهی به ثابت و متغیر را - با توجه به جایگاه موضوع در قضایای حقیقیه و نسبت آن با حکم در این قضایا - مورد مناقشه قرار داد؛ چرا که خداوند متعال، احکام مختلفی جعل کرده است که هر کدام دارای موضوع خاصی هستند. برخی از موضوعات، ثابت هستند و برخی دیگر می‌توانند تغییر کنند. در مواردی که ویژگی‌های مصادیق هر یک از آن موضوعات تغییر پیدا کنند، احکام مربوط به آنها، بر آنها صادق نخواهند بود، بلکه مصادیق موضوعات مذکور، مشمول احکام دیگری خواهند بود که آنها نیز توسط خداوند متعال، برای موضوعات خود جعل شده‌اند. بنابراین، در عالم تشریح، مجموعه‌ای از احکام و موضوعات هستند که با تغییر عوارض مربوط به مصادیق آنها، احکام و موضوعات آنها تغییر نمی‌یابند، بلکه مصادیق مختلف موضوعات، از شمول یک موضوع و تبعاً از شمول حکم مربوط به آن خارج شده و مشمول موضوع دیگر و به تبع آن، مشمول

حکم دیگری خواهند شد.

پذیرش این نکته بدان معناست که برخی از مصادیق، معمولاً از دایره شمول موضوعات و احکام خود خارج نمی‌شوند. از این رو، می‌توان آنها را دارای احکام ثابتی دانست. در مورد مصادیقی هم که از دایره شمول یک موضوع و حکم مربوط به آن خارج شده و به دایره شمول موضوع و حکم دیگری نقل مکان می‌کنند، نوعی تغییرپذیری وجود دارد. اما از این نکته نمی‌توان نتیجه گرفت که آنها احکامی تغییرپذیرند؛ چرا که آنها نیز مادامی که نسخ نشده‌اند، همواره بر موضوع خود صدق می‌کنند و هیچ‌گاه این وضعیت تغییر نمی‌کند، بلکه تنها، مصادیق آنها هستند که تغییر کرده و احکام جدیدی را می‌پذیرند.

۲. با ثابت دانستن همه احکام و موضوعات آنها و متغیر دانستن مصادیق آنها، این نتیجه به دست می‌آید که بخش مهمی از شأن ولایی حاکم اسلامی، این است که به تعیین مصداق پردازد. بدین معنا که می‌بایست متناسب با شرایط موجود و با توجه به عوارضی که متوجه مصادیق است، موضوع و حکم در خور هر مصداق را مشخص کرده و احکام مناسب را بر آنها تطبیق کنند.

حاکم ذی صلاح، پس از تشخیص حکم و موضوع مناسب برای مصداق خارجی، معمولاً در قلمرو امور اجتماعی و سیاسی، از طریق حکم خاص ولایی - که در طول احکام شرعی است - زمینه اجرایی شدن تطبیق مذکور را فراهم می‌آورد. روشن است که در این فرض، تشریح احکام الهی توسط حاکم، موردی نخواهد داشت. رفع تراحم میان چند حکم ثابت از طریق احکام حکومتی نیز بخش مهمی از اختیارات ولایی خواهد بود که نمی‌توان آنها را از مقوله تشریح دانست.

۳. گریزی از پذیرش این نکته نیست که حتی اگر تقریر فوق را مبنی بر ثبات همه احکام شرع هم نپذیریم، برخی احکام ثابتند و یک شأن ولی امر، تطبیق این احکام - و یا تطبیق احکام مستقل قطعی عقلی - بر مصادیق، از طریق صدور احکام حکومتی و شأن دیگر ولی امر، حل تراحم این احکام ثابت از طریق صدور احکام حکومتی است. بنابراین، نمی‌توان این اختیارات ولایی در صدور احکام حکومتی را از سنخ تشریح احکام متغیر الهی دانست.

۴. بنا بر نظریه منطقه‌الفراغ، کار حاکم در آن قلمرو، تشریح است، نه تعیین مصداق. اما حتی اگر دیدگاه انتقادی ما مبنی بر بازگشت احکام ولایی به تطبیق احکام کلی شرعی و موضوعات آنها هم پذیرفته نشود، چه بسا اطلاق مفهوم تشریح - که به تشریح الهی انصراف دارد - بر این موارد که جعل حاکم مد نظر است، چندان دقیق نباشد. اما اگر بخواهیم این اطلاق مفهومی را بپذیریم، نوعی تسامح یا تجوز در آن وجود خواهد داشت. آری، می‌توان صدور حکم مستقلی از جانب حاکم برای تطبیق احکام الهی را پذیرفت و آن را حکم حکومتی خواند، اما اطلاق حقیقی مفهوم تشریح را نمی‌توان مناسب با چنین امری دانست.

۵. بر فرض آنکه بتوان از مفهوم تشریح در بحث مزبور استفاده کرد، باید میان شأن ولایی فقیهان حاکم با شأن ولایی و حق تشریح پیامبر ﷺ و امام معصوم ﷺ تفاوت قائل شد.

حق تشریح پیامبر ﷺ و امام معصوم ﷺ، می‌تواند در دو حوزه قابل طرح باشد. یکی در حوزه احکام ثابت و دیگری در حوزه احکام متغیر. شایان ذکر است، برخی فقها مانند آیه‌الله مکارم شیرازی حق تشریح احکام ثابت، توسط امام معصوم ﷺ را نمی‌پذیرند.^۷ اما بر فرض پذیرش این دیدگاه نیز این حق برای فقها وجود ندارد.

بر این اساس، در مورد فقها، تنها می‌توان از تشریح سنخ دوم، سخن به میان آورد. اما بحث ما آن است که اطلاق تشریح به معنای حقیقی، بر آن نیز چندان روا نیست؛ زیرا هر چند کار صدور احکام حکومتی از سنخ جعل و اعتبار است، اما عمدتاً مقصود ما از تشریح در بحث حاضر، جعل احکام کلی و ثابت است و چه بسا از جهت حسن استعمال، مناسب نباشد که جعل احکام موردی، متغیر و مقطعی را به عنوان تشریح معرفی کرد. به تعبیر دیگر، شاید فهم ارتکازی از اصطلاح تشریح در فقه، تشریح احکام ثابت باشد؛ هر چند از جهت لغوی نیز بتوان جعل احکام موقت را نیز تشریح دانست.

۶. با این توضیحات معلوم می‌شود که طرح مفهوم تشریح و منطقه فراغ تشریحی و نسبت‌دادن اختیار آن به حاکم و دولت، تناسب با ادبیات کلامی - فقهی ندارد. به ویژه اگر بپذیریم مسأله ثابت هر حکمی برای موضوع خودش، تنها در دایره احکامی محدود

نمی‌شود که شهید صدر آنها را ثابت می‌خواند، بلکه ثبات مذکور در دایره امور تغییرپذیر نیز وجود دارد. به تعبیر دیگر، چه بسا بتوان گفت در شریعت، احکام متغیر نداریم و تغییر احکام، مطلقاً به تغییر موضوع باز می‌گردد.

برای این دیدگاه، می‌توان به شواهدی از سخنان برخی بزرگان نیز استناد کرد. به‌طور نمونه، می‌توان بیانی از آیه‌الله محمد مؤمن را به صراحت در انکار وجود احکام متغیر سراغ گرفت: «احکامی که خداوند تبارک و تعالی در قرآن شریف یا به واسطه، در کلام پیامبر و ائمه علیهم‌السلام بیان فرموده و قرار داده، احکام موسمی و موقتی نیست. احکام الهی، دائمی است و این از مسلمات مذهب و بلکه از مسلمات اسلام است؛ الا اینکه این احکام روی موضوعات کلی قرار داده شده است و به تعبیر اصطلاحی، از قبیل قضایای حقیقی است که در قضیه حقیقی، حکم روی یک موضوع کلی می‌آید و هر وقت که آن موضوع تحقق یافت، حکم هم دنبالش هست. جز اینکه ممکن است چیزی در زمانی از مصادیق این موضوع کلی باشد و در زمانی دیگر از مصادیق آن موضوع کلی نباشد و یا حتی در مکانی از مصادیق موضوع باشد و در مکانی نباشد. بنابراین، احکام‌الله همیشه روی آن عناوین کلی وسیع آمده است. ... عمده قانونگذاری که انجام می‌شود، برگشتش به تشخیص موضوعات کلی است. ... وقتی حکومت اسلامی تأسیس شد، تشخیص موضوعات، برای تشخیص مصالح و مفاسد در جامعه اسلامی، در اختیار ولی امر است و امکان دارد مجلس، آن را قانونگذاری کند. بنابراین، تشخیص مصلحت و مفاسد بر عهده ولی فقیه است و او می‌تواند از طریق مجلس، قانونگذاری را انجام دهد و یا از طریق هیأت وزرا این کارها انجام بگیرد» (مؤمن، ۱۳۷۴، ص ۳۹۰-۳۸۹).

تکیه نظریه منطقه‌الفراغ بر وجود احکام متغیر در شرع و واگذاری آنها به ولی امر است. در این میان، آیه‌الله مؤمن به رغم آنکه اختیارات وسیعی برای ولی امر قائل است، اما ایشان بر اساس همین توضیحات، به انکار منطقه‌الفراغ می‌پردازد و معتقد است: «مطلبی را که عرض کردم، با ظواهر روایات می‌سازد و فقها نیز بدان معتقدند. در روایت هست که از امام علیه‌السلام می‌پرسند: آیا حکم همه چیز در کتاب خدا و در سنت هست یا نه؟ فرمود: بله، همه چیز. بنابراین، ما به معنای منطقه‌الفراغ که حکم کلی قضیه [ای] در آن بیان

نشده باشد، نمی‌توانیم ملتزم بشویم، مگر اینکه منظور از منطقة الفراغ معین باشد ... [چنانکه در شریعت] همه غیر الزامیات هم بیان شده است» (همان، ص ۳۹۱).

توجه به تغییر انحصاری احکام از طریق تغییر موضوعات، از جانب کسان دیگر نیز مطرح شده است که ظاهراً می‌توان آن را به مثابه مخالفت با وجود احکام متغیر در احکام الهی دانست.

به‌عنوان نمونه، آیه‌الله مکارم شیرازی در بحث از نقش زمان و مکان در تغییر احکام، بر این امر تصریح می‌کند: «اگر موضوع عوض شد، حکم هم عوض می‌شود. عقیده ما این است که گذشت زمان و مکان هیچ‌وقت حکم را مستقیماً عوض نمی‌کند، بلکه از طریق تأثیر گذاشتن در موضوع، حکم را دگرگون می‌کند. ... اگر موضوع عیناً حفظ بشود، یعنی موضوع در زمان و مکان عوض نشود، محال است که حکم هم عوض بشود» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ص ۳۹۰-۳۸۹).

آیه‌الله محمدهادی معرفت نیز اطلاق مفهوم منطقة الفراغ را بر احکام حکومتی که مربوط به زمان و مکان خاص است، نمی‌پسندد: «اگر مقطعی بشود، احکام حکومتی است و آن وقت این اسمش فراغ نمی‌شود و به زمان و مکان خاص مربوط می‌شود» (معرفت، ۱۳۷۴، ص ۳۵۷).

هـ) نسبت «منطقة الفراغ» با «حیطة اختیارات حاکم»

منطقة الفراغ، مفهومی است که در فضای کنونی به صورتهای مختلفی به کار می‌رود. مفهوم منطقة الفراغ در تعبیر شهید صدر - دست کم بنا بر دیدگاه آیه‌الله سیدعلی‌اکبر حائری - به معنای حوزه اختیاراتی به کار می‌رود که شارع مقدس، تشریح اسلامی در آن حیطه را در اختیار حاکم قرار داده است و او در آن حیطه به جعل حکم می‌پردازد (الحائری، ۱۴۱۷ق، ص ۱۱۳-۱۱۲).

در این میان، برخی این تعبیر را در حوزه گسترده‌تری از کاربرد شهید صدر به کار گرفته‌اند. شهید صدر، مفهوم منطقة الفراغ را برای اشاره به قلمرو اختیارات حاکم اسلامی به کار می‌گیرد. اما به‌طور نمونه، محسن کدیور این مفهوم را متمایز از کاربرد شهید صدر و برای اشاره به دایره تصمیم‌گیری در مباحثات با محوریت رأی و رضایت

مردم، به کار می‌گیرد؛ چنانکه او به ضابطه‌ای حدّ اقلی (= عدم منع شارع و همسویی با اهداف متعالی دین) در زمینه مشروعیت اموری می‌پردازد که از آنها با عنوان منطقه الفراغ یاد می‌کند (کدیور، ۱۳۷۹، ص ۳۲۹).^۸

در هر حال، سؤال اساسی در زمینه نظریه شهید صدر این است که اختیارات تشریح حاکم و منطقه الفراغ تا چه اندازه است؟ این تلقی، منطقه الفراغ را شامل مواردی می‌داند که شارع مقدس به صورت مستقیم، عهده‌دار بیان تکلیف الزامی نشده است و اختیار آن را به دست ولی امر داده است (الحائری، ۱۴۱۷ق، ص ۱۱۴).

تبار تأمل در چنین مقولات و مفاهیمی را می‌توان تا عمق تاریخ فقه سیاسی در اسلام گسترده دید. بررسی این امور، هم در فضای شیعی و هم در فضای اهل تسنن ریشه دارد و در قالب‌های مختلفی نیز طرح شده است. به‌عنوان نمونه، چه بسا بتوان عنوان مشهور «السیاسة الشرعية» در فقه سیاسی اهل تسنن را نیز تعبیر دیگری از آن دانست (الزحیلی، ۱۴۲۰ق، ص ۹۰)؛ چنانکه «ابن قیم جوزیه» در تعریف سیاست از «ابن عقیل» نقل می‌کند که سیاست، تأمین مصلحت مردم و دورکردن آنان از فساد است؛ هر چند به شیوه‌ای باشد که از جانب پیامبر ﷺ جعل نشده باشد و از طریق وحی نیز نرسیده باشد (ابن قیم جوزیه، بی‌تا، ص ۱۹؛ همو، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۳۸۲).^۹

در هر حال، منطقه الفراغ در تلقی مورد نظر، با وجوب اطاعت از حاکم و اولوالامر پیوند می‌خورد. از این رو، این پرسش کلیدی طرح می‌شود که آیا تنها هنگامی وجوب اطاعت از اولوالامر معنا دارد که مفهوم منطقه الفراغ تشریحی را پذیرفته باشیم؟ و آیا بدون پذیرش حوزه منطقه الفراغ، نمی‌توان آن را تصویر کرد؟ آیا مفهوم مذکور، مفهومی مناسب است؟

اگر مفهوم منطقه الفراغ را مربوط به حیطة تشریح در نظر بگیریم، این سؤال مطرح می‌شود که آیا مقصود از اطاعت از اولوالامر، تنها به اجرا درآوردن قوانین مجعول توسط اوست؟ یا اینکه اطاعت از او دایره گسترده‌تری دارد؟

این پرسش‌ها نشان می‌دهند که برای دستیابی به تصویر درستی از مفهوم منطقه الفراغ، در تلقی آن به مثابه حوزه اختیارات اولوالامر، باید نسبت آن را با دایره وجوب اطاعت از حاکم و اولوالامر مورد تأمل قرار دهیم. بر این اساس، توجه به

فرض‌های زیر ضرورت دارد:

۱. فرض نخست این است که دایره وجوب اطاعت از حاکم، محدودتر از منطقه الفراغ باشد. این فرض، دور از ذهن است و قائلان به منطقه الفراغ به معنای دایره اختیارات حاکم، ظاهراً آن را محدودتر از دایره وجوب اطاعت از حاکم نمی‌دانند. بلکه معنا ندارد اولوالامر در محدوده‌ای حق تشریح - البته در تشریح احکام الزامی - داشته باشد، اما وجوب اطاعت نداشته باشد.

۲. فرض دیگر این است که دایره وجوب اطاعت از حاکم، برابر با منطقه الفراغ باشد. ظهور سخن قائلان به منطقه الفراغ با اختیارات حاکم، عینیت و هم‌سانی آن دو حوزه است.

۳. فرض دیگر نیز این است که دایره وجوب اطاعت از حاکم، فراتر و گسترده‌تر از منطقه الفراغ باشد. این فرض اهمیت خاصی دارد؛ چه آنکه در صورت عدم عینیت و هم‌سانی مزبور، باید موضوعات خاصی برای وجوب اطاعت سراغ بگیریم که اختیار آنها به دست حاکم و اولوالامر است، اما از چارچوب منطقه الفراغ بیرون هستند.

۴. در سه فرض فوق، منطقه الفراغ، مربوط به امر تشریح بود. اما اگر اختیارات اولوالامر را از سنخ تشریح ندانیم و تفسیر دیگری از آنها ارائه دهیم، وجوب اطاعت اولوالامر خارج، بی‌ارتباط با منطقه فراغ تشریحی خواهد بود و در واقع، با انکار امکان تشریح توسط اولوالامر، پایه نظری منطقه الفراغ تخریب خواهد شد. بر این اساس، با بررسی ویژگی موضوعات وجوب اطاعت، چه بسا این پرسش مطرح شود که آیا کاربرد مفهوم منطقه الفراغ در عرصه اختیارات حاکم اسلامی درست است؟

(و) بررسی انتقادی «مسئله غیر الزامیات»

در زمینه تشریح امور غیر الزامی، نکات زیر شایان توجه است:

۱. تنها هنگامی می‌توان بحث از منطقه الفراغ به صورت واقعی کرد که حکمی از جانب شارع جعل نشده باشد، اما احکام شارع، منحصر به احکام الزامی نیست و شارع مقدس، احکام غیر الزامی گوناگونی نیز دارد که در سه قالب استجاب، کراهت و اباحه تحقق می‌یابند؛ چنانکه بنا بر نصوص روایی و قرآنی مختلف، شارع برای همه امور،

حکم مناسب با آن را جعل کرده است.

۲. برخی ممکن است اباحه را به خاطر اختیار انسان در انتخاب یکی از دو طرف، عین یا هم‌سان با عدم جعل گرفته و از این رو، تعبیر *منطقة الفراغ* را پذیرا شوند، اما برابری دو طرف فعل و ترک در اباحه، به این معنا نیست که شارع، حکم اباحه را جعل نکرده است. لذا، نمی‌توان مباحات را محدوده عدم حکم دانست.

۳. نسبت‌های مختلفی میان مصلحت و مفسده فعل یا ترک در اباحه وجود دارد، اما در هر حال، نسبت‌های مذکور، به گونه‌ای بوده است که مقتضی صدور حکم اباحه از جانب شارع شده است و نسبت‌های احتمالی مذکور را نمی‌توان موجب آن دانست که شارع نسبت به آن امور، حکمی به عنوان اباحه را جعل نکرده است.

۴. احکام اولیه، متوجه ذات موضوعات، بدون لحاظ عروض برخی حالات بر آنهاست؛ چنانکه احکام ثانویه، متوجه همان موضوعات، با لحاظ عروض حالات مذکور است.

۵. در امور فردی یا در حالت‌هایی که جنبه فردی افعال مورد نظر است، عروض برخی عوارض و حالات، بر موضوعات احکام اولیه موجب آن می‌شود تا فرد با تشخیص عناوین جدید و تشخیص موضوع به صورت جدید، بتواند احکام ثانویه را شامل موضوعات مذکور بداند و طبق آنها عمل کند.

۶. در امور اجتماعی - سیاسی، عروض حالات ثانوی بر موضوعات، منتهی به تغییر موضوعات احکام اولیه و موجب احساس نیاز به حکم ثانوی می‌شود، اما در این امور، تشخیص نهایی تغییر موضوع یا تغییر مصادیق موضوعات و تجویز حکم ثانوی، بر عهده ولی امر است. بر این اساس، ولی امر می‌تواند با صدور حکم حکومتی، تطبیق حکم ثانوی مذکور را به اجرا درآورد.

۷. تغییر حالات و عروض عناوین ثانوی بر موضوعات، نه در امور فردی و نه در امور اجتماعی - سیاسی، محدود به احکام الزامی نیست، بلکه مسأله مذکور می‌تواند برای همه احکام پنج‌گانه تکلیفی رخ دهد. این امر، بدان معناست که نباید اختیارات حاکم و ولی امر را در حوزه احکام غیر الزامی محدود دانست.

۸. تشخیص حالات و عوارض ثانوی که موجب به‌کارگیری احکام ثانوی می‌شود،

نه به معنای تشریح جدید در عرض تشریح خدای متعال است و نه مقتضی چنین تشریحی است، بلکه هم احکام اولیه و هم احکام ثانویه، از جانب شارع جعل شده‌اند.

۹. برخی از احکام حکومتی ولی امر، در جهت اجرا و تطبیق احکام اولیه صادر می‌شوند؛ چنانکه برخی دیگر از آنها در جهت تنفیذ و تطبیق احکام ثانویه صادر می‌شوند.

۱۰. صدور احکام حکومتی توسط ولی امر - که انسان است - انجام می‌گیرد، اما صدور احکام مذکور، در عرض تشریح الهی نیست، بلکه در طول تشریح الهی است. از این رو، شهید صدر نمی‌تواند و نمی‌بایست از تعبیری استفاده کند که این شائبه را ایجاد کند که ولی امر در عرض خداوند به تشریح می‌پردازد؛ گرچه خواننده بتواند بر اساس دیگر توضیحات ایشان، آن را با توجیه خاصی در معنای درستی بفهمد. البته تغییرپذیری احکام حکومتی نیز مقتضی آن است که بهتر است، تغییر تشریح درباره آنها به کار نرود.

نتیجه گیری

شهید سید محمد باقر صدر، در نظریه مشهور منطقه الفراغ، مفهوم مزبور را به گونه‌ای طرح کرده است که گاه هم‌سان با مفهوم رایج در میان اهل تسنن، به عنوان ما لا نص فیہ تلقی شده است؛ حال آنکه با گزارش فوق، معلوم شد که ایشان چنین معنایی را در نظر ندارد، بلکه مقصود ایشان، فراغ از احکام الزامی در محدوده مباحات، به معنای اعم است. بنابراین، به رغم آنکه احکام شرعی را در همه نیازهای انسان شناسایی می‌کند، تعبیر مزبور را برای اشاره به قلمرو ولایی ولی امر و دولت اسلامی تحت نظر او به کار می‌برد.

در هر حال، نظریه مزبور، ناظر به اختیارات ولی امر بوده و در رأس آنها بیانگر حق صدور احکام حکومتی از جانب اوست. اما در تقریر ایشان از این نظریه، اختیارات خاص ولی امر و دولت اسلامی نسبت به احکام غیر الزامی، مورد توجه قرار گرفته است. اما گذشته از آنکه این مفهوم مقتضی آن نیست که احکام الهی در عالم تشریح و ثبوت، ناقص تشریح شده باشند، بلکه اختیارات حاکم اسلامی نیز نمی‌تواند در صدور احکام حکومتی، محدود به احکام غیر الزامی شرع باشد؛ بلکه وی می‌تواند در چارچوب خاصی به صدور احکام حکومتی در زمینه احکام الزام آور شرع نیز پردازد

مجله

سال شانزدهم / شماره دوم / پیاپی ۶۰

۵۲

و این مقوله، نه تنها در چارچوب نظریه ولایت مطلقه فقیه، قابل تبیین است؛ بلکه در چارچوب رأی کسانی که این نظریه را نیز قبول نداشته باشند، هم جا دارد؛ چرا که در تزاخم اهم و مهم، در دفع افسد به فاسد و به‌طور کلی در عروض عناوین ثانویه در بستر اجتماع، فقیه می‌تواند به بیان احکام ثانویه نیز پردازد و این احکام، به منصفه اجرا گذاشته شود و این امر نیز چیزی نیست که شهید صدر نتواند یا نخواهد آن را بپذیرد.

در نهایت روشن شد که اگر منطقه الفراغ را به معنای اختیارات ولی امر بدانیم، به نتایج زیر می‌رسیم:

۱. به‌کارگیری مفهوم منطقه الفراغ، به معنای ظاهری آن در تعارض با ادله جامعیت جعل الهی، نسبت به همه امور است.
۲. به‌کارگیری تعبیر منطقه الفراغ برای اختیارات ولی امر، موهم اعطای حق تشریح به او و در عرض تشریح الهی است و از این جهت، نادرست است.
۳. بدون آنکه اختیارات ولی امر را کاهش دهیم، نه تنها می‌توان از مفهوم منطقه الفراغ پرهیز کرد، بلکه می‌توان در سایه توجه به تنوع یا دست کم تغییرپذیری موضوعات احکام، اختیارات متعددی برای ولی امر، البته به صورت طولی، قائل شد.

یادداشت‌ها

۱. ر.ک: نگارنده، مقاله «نظریه منطقه الفراغ به مثابه خاستگاه تشریحی احکام»، فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۵۹، بهار ۱۳۹۰.
۲. آیه الله بروجردی ذومراتب بودن را مبتنی بر تشکیکی بودن حکم می‌داند و با انکار آن، امور مذکور را نه تنها به عنوان مراتب حکم نمی‌پذیرد، بلکه اساساً اطلاق حکم بر برخی از آنها را نیز ناصحیح می‌داند (ر.ک: سیدحسین بروجردی، *لمحات الاصول*، ص ۴۱۳-۴۱۱).
۳. دسته‌بندی فوق، تنها نگاهی کلان را مطرح می‌کند. به تعبیر دیگر، برخی مصادیق ممکن است در نگاه بدوی از یک دسته به‌شمار روند، اما در تأمل عمیق، شایستگی ارجاع به دسته دیگر را داشته باشند. چنین تأملات مصداق شناسانه‌ای، لطمه‌ای به اصل بحث نمی‌زند. به‌طور نمونه، برخی از موارد تحقق مانع - مانند تحقق شرایط تقیه - می‌توانند به موارد عدم وصول ارجاع داده شوند و حکم آن را پیدا کنند، چنانکه، اگر مانع از قبیل عدم تحقق شرایط موضوع؛ مانند عدم آمادگی جامعه برای قبول تشریح خاص باشد - مثل احکامی که بیان آنها به اقتضای ولایت ائمه معصومین علیهم‌السلام بر بیان

احکام یا به اقتضای ولایت آنان بر تشریح، موکول به زمان ظهور حضرت حجت(عجل الله تعالی فرجه الشریف) شده است - ملحق به فقدان حکم، به خاطر فقدان موضوع یا ملحق به نسخ احکام قبلی و تشریح جدید خواهد شد.

۴. شهید سیدمحمدباقر صدر، به خوبی و به وضوح، بر تفاوت شیوه اصول فقه شیعی و سنی، تأکید کرده است (ر.ک: سیدمحمدباقر صدر، *مباحث الاصول*، ص ۲۳-۱۹).

۵. (ر.ک: تحقیقات ساره شافی الهاجری در تحقیق کتاب: ابن الفکاح الشافعی (تاج الدین عبدالرحمن بن ابراهیم الفزازی، ۶۹۰-۶۲۴ ق)، *شرح الورقات لامام الحرمین الجوینی*، دراسته و تحقیق: ساره شافی سعیده الهاجری، ص ۳۷۳-۳۷۲).

۶. برای دیدن یک نمونه از آرای که در جهت انکار منطقه الفراغ بیان شده است، (ر.ک: محمد مؤمن قمی، *جایگاه احکام حکومتی و اختیارات ولی فقیه*، ص ۳۶۴-۳۶۰).

۷. (همچنین ر.ک: ناصر مکارم شیرازی، *انوار الفقاهه*، ج ۱، ص ۴۹۶؛ همو، *بحوث فقهیه هامه*، ج ۱، ص ۵۰۰؛ همو، *پیام قرآن*، ج ۱۰، ص ۱۰۵-۱۰۴).

۸. خداوند سبحان، حوزه امور عمومی را امر مردم خوانده و فرموده است که در این حوزه با مشورت مردم تصمیم گیری شود: «وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» (شوری(۴۲):

۳۸). واضح است که مراد از «امرهم»، احکام و تکالیف الهی نیست؛ چرا که در حوزه الزام‌های شرعی، رأی و رضایت مردم، ملاک نیست و وظیفه تبعیت و اطاعت است. مراد از این «امرهم»، همان حوزه مباحات و منطقه الفراغ است که تدبیر در آن، بر اساس مشورت همگانی صورت می‌گیرد» (محسن کدیور، *دغدغه‌های حکومت دینی*، ص ۳۲۹).

وی مشروعیت امور جدیدی؛ مانند حقوق بشر را مشروط به دو شرط می‌کند: «خلاصه رأی من این است که در حوزه مسائل عقلایی، در حوزه معاملات و تعاملات انسانی و اجتماعی، لازم نیست در جست‌وجوی سندی از قول و فعل معصوم باشیم. آنچه کفایت می‌کند این است که منعی از طرف شارع در کار نباشد و در راستای اهداف متعالی دین باشد». بنابراین، برای اثبات مشروعیت چنین اموری دو مرحله وجود دارد، نخست «نشان می‌دهیم منع شرعی ندارند، به‌علاوه پس از اثبات اینکه در راستای اهداف متعالی دین هم قرار دارند، مشروعیت آنها اثبات می‌شود» (همان، ص ۸۸۱-۸۸۰).

۹. نقل از: محمد مصطفی الزحیلی، *التدرج فی التشریح و التطبيق فی الشریعة الاسلامیه*، ص ۹۰.

منابع و مأخذ

۱. ابن قیم جوزیه (محمد بن ابی‌بکر)، *اعلام الموقعین عن رب العالمین*، بیروت: الکتبیه العصریه، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م.

۲. ----- الطرق الحکمیة فی السیاسة الشرعیة، تحقیق: الشیخ بهیج غزاوی، بیروت: دار إحياء العلوم، بی تا.
۳. ابن رشیق المالکی، حسین (م ۶۳۲ق)، لباب المحصول فی علم الاصول، تحقیق: محمد غزالی عمر جابی، الامارات العربیة، دبی: دارالبحوث للدراسات الاسلامیة و احياء التراث، ۱۴۲۲ق / ۲۰۰۱م.
۴. الاندلسی، ابن حزم، النبذ فی اصول الفقه (المسمی بالنبذة الکافیة فی اصول احکام الدین)، تقدیم و تحقیق: د. احمد حجازی السقا، قاهره: مکتبة الکلیات الازهریة، ۱۴۰۱ق / ۱۹۸۱م.
۵. الحائری، سیدعلی اکبر، «منطقه الفراغ فی التشریح الاسلامی»، رساله التقریب، الدورة الثالثة، العدد الحادی عشر، محرم - ربیع الاول ۱۴۱۷ق / ۱۹۹۶م.
۶. الزحیلی، محمدمصطفی، التدرج فی التشریح و التطبيق فی الشریعة الاسلامیة، الكويت: المجلس الوطنی للثقافة و الفنون و الاداب، اللجنة الاستشاریة العلیا للعمل علی استكمال تطبيق احکام الشریعة الاسلامیة، ۱۴۲۰ق / ۲۰۰۲م.
۷. الصدر، سیدمحمدباقر، اقتصادنا، تحقیق و تصحیح: عبدالحکیم ضیاء، علی اکبر ناجی، سیدمحمد حسینی و صابر اکبری، دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان، ۱۴۱۷ق.
۸. ----- الاسلام یقود الحیة، المدرسة الاسلامیة، رسالتنا، قم: مرکز الابحاث و الدراسات التخصصیة للشهید الصدر رحمته (انتشارات دارالصدر)، ۱۴۲۹ق.
۹. ----- مباحث الاصول، تقریر: سیدکاظم حائری، بی جا، ناشر: مقرر، ۱۴۰۸ق.
۱۰. ----- دروس فی علم الاصول، بی جا، دارالمنتظر، ۱۴۰۵ق.
۱۱. ----- المعالم الجدیة للاصول؛ دروس تمهیدیة فی علم الاصول، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۰ق / ۱۹۸۹م.
۱۲. الفراء البغدادی الحنبلی، ابی یعلی محمد بن الحسین (۴۵۸-۳۸۰ق)، العدة فی اصول الفقه، حققه و علق علیه و خرّج نضه: احمد بن علی سیرالمبارکی، الرياض: بی نا، ۱۴۱۰ق / ۱۹۹۰م.
۱۳. بروجردی، سیدحسین، لمحات الاصول، تقریر: امام خمینی رحمته، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته، ۱۴۲۱ق.
۱۴. خراسانی، محمدکاظم، کفایة الاصول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۱۵. شومان، عباس، مصادر التشریح الاسلامی، القاهره: دارالثقافیة، ۱۴۲۰ق / ۲۰۰۰م.
۱۶. مؤمن، محمد (مصاحبه)، «جایگاه احکام حکومتی و اختیارات ولی فقیه»، مندرج در: کمیته علمی کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی، نقش زمان و مکان در اجتهاد،

- (مجموعه مصاحبه‌ها)، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، زمستان ۱۳۷۴ ش.
۱۷. معرفت، محمدهادی (مصاحبه)، «نیازهای جدایی تکامل فقه»، مندرج در: کمیته علمی کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی، نقش زمان و مکان در اجتهاد، (مجموعه مصاحبه‌ها)، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، زمستان ۱۳۷۴ ش.
۱۸. مکارم شیرازی، ناصر، (مصاحبه)، «نقش زمان و مکان و حکم عقل در اجتهاد»، مندرج در: کمیته علمی کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی، نقش زمان و مکان در اجتهاد، (مجموعه مصاحبه‌ها)، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، زمستان ۱۳۷۴ ش.
۱۹. ----- انوارالفقاهة (کتاب البیع)، قم: مدرسة الامام امير المؤمنين علیه السلام، ۱۴۲۵ ق.
۲۰. ----- بحوث فقهية هامة، قم: مدرسة الامام امير المؤمنين علیه السلام، ۱۴۲۲ ق.
۲۱. ----- پیام قرآن، قم: نسل جوان، ۱۳۷۳ ش.